



چکیده:

گفتن یا نوشتن مطلبی پیرامون شخصیت والای مرحوم مهندس بازرگان سهل ممتنع است. بویژه که در آستانه بیستمین سالگرد نداشتن او، بییم و از خسارت فقدانش در خسران. اکنون دو دهه تمام می‌گردد که در مناسبت‌های مختلف، از جمله در ایامی که به یاد روز چشم فروبستنش، پیرامون حیات شخصی، اجتماعی، دینی، اقتصادی و سیاسی او، موافقان و مخالفانش مطالبی را می‌نویسند و مقالاتی را قلمی می‌کنند، و سخنرانی‌هایی ایراد می‌شود. حال اگر بخواهی نگفته‌یی را بگویی، یا نانوشته‌یی را بنگاری، بس دشوارها دارد، و چون همه آنچه را که گفته یا نوشته‌اند، نمی‌دانی، تکرار نکردن هم سخت و مشکل می‌نماید. امیدوارم بتوانم چیزهایی را از منش و کنش و اخلاق عملی او در دینداری و سیاست ورزی مکتوب سازم که حداقل در این مقاله و امثال آن تازگی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: مهدی بازرگان - سید علی اصغر غروی - ارمغان فرنگ - ایران - غرب - تمدن - تقلید

هیچ یک از موافقان و معاندان، در خلوص مرحوم بازرگان در ایمان به خدا و روز جزاء و اعتقاد راسخ به آموزه‌های قرآن، و عمل جدی به محتوی و مفاهیم آن تردیدی ندارد. و این اخلاصی بود که در کمتر کسی از هم قطاران و هم ردیفان او می‌شد ردپایی از آن پیدا کرد.

بازرگان با همین خلوص و پاکی طینت، که شالوده بنیان اخلاقی او هم بود، پا به عرصه کارهای علمی، دانشگاهی، اداری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گزارد. در همه این عرصه‌ها اخلاص و اخلاق در صدر کردار و رفتار و گفتار او نشسته بود و بر همه وجودش غالب. و او این همه را برای ایران می‌خواست. ایرانی آزاد و آباد، با مردمانی رهیده از چنگال جهل و اسارت استبداد. و همواره برای دستیابی به این مقصد، از نفس و نفیس مایه می‌گذاشت، و اگر تعبیر «طَبَقِ اخلاص» درست باشد، همه را بر آن می‌نهاد تا بلکه تحولی عمیق در خلق و خوی ایرانیان پدید آید، و از سرافکنندگی و احساس ذلت در برابر پیشرفتهای غرب، به عرش سربلندی و اعتلاء نایل شود.

اما او هرگز ایرانی غرب زده و هویت باخته و تسلیم تمدن غرب را طالب نبود. او در سن ۲۶ سالگی، وقتی در فرانسه مشغول تحصیل بوده، برای دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، در سفارت ایران در پاریس، سخنانی را ایراد می‌کند. این سخنرانی که در روز ۳۱ فروردین سال ۱۳۱۳ انجام گرفته، برای خود و همه جمع حاضر تمنای خدمت به ایران کرده، می‌گوید:

«سالهای مدیدی است دست کمک و چشم امید ملت و دولت ایران، در اروپا همراه ما می‌باشد. خودمان بیش از ایشان آرزومند مراجعت و خدمت می‌باشیم...»

آنگاه ایران را به قصری تشبیه می‌نماید که یا باید از پی و شالوده ساخته شود و یا باید تعمیر گردد. و



علیرغم وجود اختلاف نظرها، همه معترف بر این حقیقت هستند که: «مقصود، طرح کلی و شالوده اجمالی قصر است، اسم این بناء را تمدن، ترقی، اصلاح یا هر چه بگذاریم، گمان می‌کنم در هر صورت اتحاد آراء حاصل باشد. همگی خود را گویی برای تهیه و بردن سوغاتهایی به ایران مسؤول می‌دانیم...»

اما آنچه مهندس بازرگان را در این خصوص نگران می‌ساخت، بروز اختلاف نظر بر سر چگونگی ارمغان بردن به ایران، و چه ارمغان بردن، و به چه ترتیب بر ملت ایران اهداء نمودن بود. و این دغدغه خاطر خود را - که حتی در زمان نخست وزیری هم نه تنها نتوانست به ذره‌یی از آن دست یابد، بلکه چوبش را هم خورد و تا آخر عمر هم زجر و رنجش را بر دوش خود کشید - چنین بیان می‌کند:

«ما که برای بینایی و تحقیق در تمدن اروپا زحمات طولانی کشیده، در ضمن تحصیلات، عادت نموده‌ایم برای کشف حقیقت، بدون تعصب و غرض، بر لکه و بر علیه مسائل غور نماییم، قبل از آنکه وارد مرحله اجراء، یعنی - ایران - شده باشیم، خویست افکارمان را در معرض مطالعه یکدیگر قرار داده و با فکر روشن و پروگرام واحد، یا لاقفل محدودی، مجهز شویم»

مرحوم بازرگان در همان هنگامه مقابله تمدن غرب و شرق، از ایرانیانی که مفتون غرب شده و هر آنچه را که در ایران وجود دارد، نشانه توحش و زائیده جهل و عقب افتادگی می‌دانند، انتقاد می‌کند، و این دیدگاه را نادرست و زیانبار می‌بیند، و از حاضران در آن جمع می‌خواهد نظراتشان را به هم نزدیک کنند، تا وقتی به ایران مراجعت می‌کنند، کشور را دستخوش تفرقه و ویرانی، به جای آبادانی نسازند:

«بعضی دیگر - با عبارت ساده - آنچه را که میان زمین و آسمان ایران ببینند، به نام توحش، و آنچه را در اروپا - یا فرانسه - بشناسند، به چشم تمدن می‌نگرند.»

وی نظر عکس این را هم مطرح کرده می‌گوید:

«بعضی (هم) به عبارت موجزی گفته‌اند: تمدن اروپا باید برای ما نان، و تمدن شرق، روح تهیه کند.»

اما مهندس بازرگان طرح مسأله را به این شکل‌ها، ساده انگاری تلقی کرده و با اشاره به پیچیده بودن مشکل می‌گوید:

«مسأله بی‌نهایت غامض‌تر از اینها استو اگر کسانی در موقع عزیمت از ایران، یا هنوز بعد از مدتی اقامت در فرنگستان، بگویند تک، لیف ما، نظر عمومی بر جمیع آثار اروپا و استقرار بلکه انتقال آن، چشم بسته، یعنی بدون تحریف و تصرف، در ایران است، غیر از ساده بینی، بر چیز دیگر نمی‌توان حمل کرد.»

مرحوم بازرگان این گونه اندیشیدن و طرز تفکر را علاوه بر ساده انگاری، ناشی از خصلت عدم قبول مسؤولیت و فرار از تحمل بار سنگین آن می‌دانست. وی در همین گفتار بر این نکته دقیق هم تأکید نهاده می‌گوید:

«این فکر برای شانه خالی کردن از تحقیق و کار، فوق العاده مساعد و شاید نتیجه همان باشد.»

وی سپس با استناد به سه دلیل، مخالفت خود را با کسانی که می‌گویند ایران و ایرانیان باید از فرق سر تا نوک پا فرنگی شوند، هم در ماده، هم در معنی، ابراز داشته می‌گوید:

«اولاً (این حرف) حرف مبهمی است، ایرانی فرنگی شود، یعنی چه؟ (مردمان کدامیک از کشورها است؟) ثانیاً: محال است، ثالثاً: بی‌ثمر است.»

بازرگان ضمن توضیح چرایی موارد فوق الذکر، عمیقاً امیدوار است که بازگشت دانشجویان ایرانی به وطن، پس از اتمام تحصیلات، تأثیرات شگرفی بر جامعه ایرانی و تحولات آتی آن داشته باشد.

«... جمع ما محصلین تأثیر بزرگی در آتیه ایران خواهد داشت... و در صورت علاقه، یعنی خودداری از رفتار سوء، خدمت شایانی به مملکت محرومان خواهیم کرد...»

اما او قناعت کردن به تحولات جزئی را که نشانه‌هایی از پیشرفت را با خود دارند، قبول ندارد، زیرا او معتقد است در ایران آدمهای جاهل و بی‌خبر از پیشرفتهای بشری زیادند، و مدعیان آگاهی هم زیاد، و این دو عامل موجب می‌گردند به جای ورود محاسن غرب و دانش آن به ایران، آثار نامطلوب فرهنگ غربی رخنه کند و روزنه طلوعی را که به روی ترقی ایرانی‌ها باز شده، مسدود نماید. در هر حال مرحوم بازرگان در سن ۲۶ سالگی، در جمع دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، در سفارت ایران، شدیداً اظهار نگرانی می‌کند که مبادا به جای خوبیهای غرب، بدیهای آن توسط ایرانیان نادان و یا مدعیان دانایی گزیده شود، و همین گزینش نادرست، کشور را به سمت یک سیر قهقراپی سوق دهد. او معتقد است و خطاب به حاضران می‌گوید:

«یکی از وظائف اولیه ما این است که جوانان معتاد به تریاک را که تعدادشان کم هم نیست از اعتیاد نجات دهیم. و بعد علل پیشرفت غرب را به آنها بشناسانیم و به این سؤال آنها پاسخ دهیم که پیوسته می‌پرسند: گوهر این نعمت چیست؟ مبنای این فراوانی و حظ زندگی کجاست؟ بانی آن کیست؟ آیا برای ایران نظیر آن ممکن است؟ و چه راهی باید پیش گرفت؟»

مهندس بازرگان، شکایت خود از ایرانیان هشتاد سال پیش را، که مانع پیشرفت صحیح آنها است، اینگونه بیان می‌کند:

«... شکایت ما از ایران خودمان عدم یا کمی قوه ابتکار است، و مخصوصاً یکی از صفات نامطبوع، که از کودکی با اسلوب صحیح تدریس باید رفع کرد، همان عادت به تقلید و محو شخصیت است. در ایران کمتر مسؤولیت یا عشق مطلق را حس کرده‌اند. همیشه خود را به طور نسبی موظف می‌دانند. فلان مقدس، از ترس خدا، دزدی نمی‌کند، و اگر توانست کلاه شرعی درست کند، تنزیل (ربا) هم خواهد گرفت. طفل، در خانه، و بعد در مدرسه، اغلب از ترس پدر و معلم، یا حبّ تحسین ایشان، خود را مؤدب و کاری نگاه می‌دارد. حبّ به وظیفه و عشق به فعالیت نداشته، بعدها همین شخص، در زندگی اگر کار بد نمود، از ترس رسوایی میان همکاران است، و اگر رو به صلاح رفت، در ملاء عام و برای ریاء خواهد بود. حلوا را به مزه دهان دیگران می‌خورد. اینها ناشی از عدم اعتماد به نفس و عشق مطلق است. آن کس که منظور معلومی را واقعاً نچشیده، و از جان و دل طالب نباشد، فعالیت نخواهد داشت. بناءبراین در رأس دستور اصلاحات ملی، نباید اساس را گذاشت «تقلید»، که در عمل امر به ترک آن نماییم.»

مرحوم بازرگان ضمن تأیید و تأکید بر ضرورت اخذ ترقیات مغرب زمین، تقلید از آنها را جائز نمی‌داند و کلاً «تقلید» در هر امری را مهلک عقلانیت، ابتکار، نوآوری و توسعه علمی می‌داند.

اکنون دقیقاً پس از هشتاد سال، ایران مانده است با همان مسائل و گاهی در برخی زمینه‌ها بسیار عقب‌تر از آن زمان. خصوصاً در ساحت اخلاق، که مهندس بازرگان یکی از اصولی‌ترین گرویدگان به مکتبش بود، و هرگز در هیچ شرایطی ذره‌یی از محدوده قوانین اخلاقی مُعترفٌ علیها خارج نشد. در ایران امروز، بناء به اعتراف عالی و دانی، معلم و شاگرد، استاد و دانشجو، مجتهد و مقلد، قاضی و متهم یا مجرم، کارفرما و کارگر و خلاصه همه اقشار جامعه، اخلاق در عرصه عمل، به طور کلی و عموم، ساقط شده است. در کلیه روابط فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی و اقتصادی، هر چیزی مورد نظر است جز ضوابط و معیارهای اخلاقی، از جمله آنانی که حداقل نزدیک به چهار دهه است بازرگان را مورد زشت‌ترین اتهامات و غیر اخلاقی‌ترین افتراءها قرار داده‌اند، آیا می‌توانند حتی یک قاعده کوچک اخلاقی، برای این کنش خود ارائه دهند؟! و کدامین ایشان، در میدان عمل اخلاقی، توانسته است حتی در یک مورد، گوی سبقت را از مرحوم بازرگان



ر بوده باشد؟! مدعیانی که خود بهتر از کسان دیگر به عملکردهای واپسگرایانه و ضد اخلاقی خود واقفند. همانانی که برای وصول به اهداف صرفاً دنیایی خود، با نهایت جسارت و تهور، پای بندی خود را به اصل ناصیل «هدف وسیله را توجیه می کند» نشان دادند، و از آن به قید ضمانت حمایت کردند، و از همه رسواتر اینکه نام آن را دفاع از دین گذاشتند. در حالی که خود به خوبی به این حقیقت حقه واقف بودند و هستند که بناء دینداری برشالوده اخلاق استوار می گردد.

و سخن آخر اینکه، پس از هشتاد سال، جامعه متلاطم و مضطرب و نگران و سرخورده ایرانی هنوز به تمام اندیشه‌های اجتماعی، دینی و سیاسی مهندس بازرگان، که همه نشأت گرفته از یک سرچشمه زلال اخلاق الهی - انسانی است، نیازمند است. چرا که هم اکنون نیز قریب به همه آن ویژگی‌هایی را که مرحوم بازرگان، در سال ۱۳۱۳ برای مردم آن زمان ایران برمی شمارد، با خود و در خود دارد، هم آنان که در بطن و متن کشور زندگی می کنند و هم آن کسان که عطاء مملکت خویش به لقاءش بخشیده، و رو به سرزمین غربت نهاده، و زیستن در آن دیار را مرجح دانسته‌اند، همه باید در زدودن خصلتهای ناشی از خودخواهی هامان، که خسران آفرین و تباهی سازند، مجاهدت کنیم و بیاد داشته باشیم این سخن بازرگان را که بارها از او شنیده بودم «ما اسلام را هم برای ایران و سربلندی و آزادی و آبادی آن می خواهیم».